

بازآفرینی اسطوره بندهشی و مزدایی آفرینش در داستان ضحاک

فاطمه جهان‌پور^۱

لیلا حق‌پرست^۲

چکیده

در این جستار از طریق مقایسه عناصر ساختاری اسطوره مزدایی آفرینش با داستان ضحاک از شاهنامه، به اثبات این فرضیه پرداخته شده است که داستان ضحاک در حقیقت الگوبرداری مجددی از اسطوره آفرینش است. در راستای این هدف، نخست خلاصه‌ای از اسطوره آفرینش در قالب تقسیم‌بندی سه‌گانه‌ای روایت و پس از آن با تقسیم داستان ضحاک به سه پاره مشخص، این نتیجه مطرح شده است که برش‌های سه‌گانه داستان ضحاک بر سه دوره سه‌هزارساله مورد بحث قابل تطبیق است و زروان، اهریمن، اورمزد و کنش‌های آنها به ترتیب در قالب شخصیت‌ها و کردارهای داستانی جمشید، ضحاک و فریدون بازآفرینی شده‌اند.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه فردوسی، اسطوره آفرینش، اهریمن، اورمزد، ضحاک، فریدون.

۱- پیشینه و روش پژوهش

تمامی فرهنگ‌های بشری الگوی نخستینی برای چگونگی آغاز آفرینش دارند که در آن به توجیه ماهیت آفریده‌ها، فلسفه وجودی بشر و چگونگی پیدایش پدیده‌های هستی می‌پردازند. اهمیت اسطوره آفرینش موجب طرح این پرسش در میان پژوهشگران اسطوره شده است که آیا می‌توان داستان‌های اسطوره‌ای را نیز - که در زمره داستان‌های اولیه بشری پس از داستان آفرینش به شمار می‌روند - به نوعی وام‌گیری و الگوبرداری مجددی از همان چهارچوب

۱- کارشناس ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران fjahanpour@gmail.com

۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد leila_hagharast@yahoo.com

نخستین الگوی داستان آفرینش دانست؟ بسیاری از اسطوره‌پژوهان پاسخ این پرسش را مثبت می‌انگارند. حتی پژوهشگری همچون الیاده در گامی فراتر، تمامی روایت‌های اسطوره‌ای را به نوعی مرتبط با آفرینش کیهان و ماهیت آن می‌شمارد (الیاده، ۱۳۷۶: ۳۹۰) و بر آن است که حتی وقتی در روایت‌ها این مسأله تشریح می‌شود که پدیده‌های جهان چگونه از «حالت متفاوت و چیز دیگری» به وضع کنونی رسیده‌اند، اسطوره آفرینش عالم، الگوی نمونه و سرمشقی برای هر نوع «خلقت» بوده است (الیاده، ۱۳۶۲: ۳۱). اسطوره‌ها با «زمان ازلی» که در آن آفرینش صورت می‌گیرد، رابطه‌ای تام دارند و چنان که داریوش شایگان می‌گوید، در حقیقت این اسطوره‌ها هستند که به زمان محتوا و صورت می‌بخشند و «وقایع ازلی را از نو تجدید می‌کنند (شایگان، ۱۳۵۵/۲۵۳۵: ۱۴۱-۱۴۰). بنابراین، آفرینش مهم‌ترین درونمایه نگرش اساطیری است و از آنجا که روایت‌های اسطوره‌ای همگی در جهانی اساطیری هستی می‌یابند، قابل انتظار است که درونمایه این روایت‌ها نیز آشکار یا پنهان تحت تأثیر این بستر آفرینش شکل گرفته و الگوی اساطیری آفرینش، رد پای در آن باقی گذاشته باشد. این نوشتار به بررسی چگونگی بازتاب اسطوره آفرینش در یکی از داستان‌های اسطوره‌ای فرهنگ ایرانی می‌پردازد. پیش از این نیز برخی از پژوهشگران به‌درستی، شباهت‌های ساختاری کلیت زنجیره داستانی شاهنامه را با اسطوره آفرینش کشف و نمایان کرده‌اند. سرکاراتی در مقاله «بنیان اساطیری حماسه ملی ایران»، ساخت متوالی داستان‌های شاهنامه را از کیومرث تا کیخسرو به سه دوره هزارساله تقسیم می‌کند که قابل انطباق بر سه دوره سه‌هزارساله از دوران نبرد کیهانی دو بن آغازین است: هزاره اول از کیومرث تا جمشید که دوران اورمزدی است، هزاره دوم که شامل دوران هزارساله پادشاهی ضحاک و نماینده هزاره اهریمنی است، و هزاره سوم که از فریدون تا کیخسرو را شامل می‌شود، وقایع دوران آمیختگی خیر و شر را به تصویر می‌کشد (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۱۲-۱۰). مختاری نیز علاوه بر تأیید نظر سرکاراتی، نکته‌ای به این دریافت می‌افزاید و آن این است که از دوران کیومرث تا نبرد بزرگ کیخسرو با افراسیاب را می‌توان به سه دوره مشخص (کیومرث تا جمشید، فریدون تا ظهور رستم، کاووس تا نبرد بزرگ کیخسرو) تقسیم کرد که در حقیقت، سه نمونه‌پردازی از نبرد هزاره‌ای نیکی و بدی در حماسه است (مختاری، ۱۳۶۸: ۱۲۲-۱۱۲). یعنی چنان که مشاهده می‌شود طبق نظر غالب، دوران فرمانروایی ضحاک تماماً منطبق بر سه‌هزاره اهریمنی آفرینش است.

حال آن که این پژوهش در پی اثبات این واقعیت است که عصر ضحاک با در نظر گرفتن پیشینگی جمشید و نقش پسینی فریدون، خود به تنهایی الگوگرفته از سه دوره مشخص از سه هزاره‌های اسطوره آفرینش است. با واکاوی لایه‌های ساختاری داستان ضحاک - که ما برای تحلیل آن روایت شاهنامه فردوسی را به عنوان روایت پایه برگزیده‌ایم - و مقایسه آن با اسطوره آفرینش، با عناصری در هر دو داستان مواجه می‌شویم که با یکدیگر قابل تطبیقند و در مجموع، شباهت‌های ساختی و محتوایی چشمگیری را نمایان می‌سازند. برای نشان‌دادن این واقعیت، ابتدا باید به اسطوره مزدایی آفرینش و تا حدی نیز به روایت زروانی آن پردازیم تا پس از آن بتوانیم با یادآوری و مرور مجدد داستان ضحاک، به هم‌سانی‌های مذکور دست یابیم.

تلفیق روایت زروانی با روایت مزدایی (بندهشی) آفرینش در نوشتار ما به دو دلیل صورت می‌گیرد. نخست آن که به نظر می‌رسد در شکل نهایی داستان ضحاک از شاهنامه که حاصلی بسیار متأخر از روایت‌های اسطوره‌ای مزبور است، این هر دو روایت در هم تنیده شده و با تلفیقی سازگار، بر داستان شاهنامه تأثیر نهاده‌اند، و دوم آن که بنا بر عقیده پژوهشگران، اسطوره مزدایی آفرینش در حقیقت شکلی تقلیدگرانه از اسطوره پیشین زروانی است که در دوران زرتشتی فرهنگ ایران - با وام‌گیری از همان روایت زروانی - مجدداً در شکلی توجیه‌پذیرتر (مناسب دین جدید) پرداخته شده است. در این روایت متأخر، یک دوره سه‌هزارساله جدید به سه دوره پیشین افزوده شده و مجموع گستره کیهانی آفرینش را به ۱۲۰۰۰ سال رسانیده است. نخستین بار رایتزشتاین (۱۹۲۱: ۱۵۲) نقل از سرکاراتی، (۱۳۸۵: ۹۶) به این حقیقت اشاره کرده و پس از او بنونیست با کمک نوشته‌های تاریخ‌نگاران یونانی نشان داده است که سنت زروانی نه‌هزارساله اصیل‌تر و کهن‌تر است (بنونیست، ۱۳۸۳: ۷۱-۷۰). به این پژوهش‌ها باید بررسی‌های جامع‌زیر را نیز در جای‌جای کتاب *زروان؛ معمای زرتشتی‌گری* افزود. اما حقیقت آن است که در بررسی ساختار اسطوره‌ای داستان ضحاک نمی‌توان تنها به یکی از این دو روایت بسنده کرد و دیگری را نادیده گرفت؛ زیرا اگرچه چنان که در سطور پیش رو خواهیم گفت، ابتدای دوران ضحاک یعنی عصر جمشید، قابل تطبیق بر نخستین دوره آفرینش زروانی است، اما سایر بخش‌های داستان را تماماً می‌توان با دومین و سومین دوره آفرینش مزدایی مقایسه کرد. بنابراین برآنیم که این دو اسطوره نخستین، در مسیر تکوین و تأثیرگذاری داستانی

بر روایت‌های اسطوره‌ای بعدی - و در اینجا داستان ضحاک - شکلی آمیخته و درهم‌تنیده به خود گرفته‌اند که نمی‌توان آن دو را از هم متمایز کرد. بنابراین در ادامه با علم به این آمیزش، اسطوره آفرینش را با اشاره‌ای به سرآغازی زروان و تمرکز بیشتر بر روایت مزدایی، در قالب سه دوره سه‌هزارساله روایت می‌کنیم و سپس به مقایسه آن با ساختار و محتوای داستان ضحاک خواهیم پرداخت. در تحلیل خود، از سه‌هزاره پایانی آفرینش چشم پوشیده‌ایم؛ از آن رو که داستان ضحاک در همان سه‌هزاره سوم به پایان می‌رسد و در حقیقت چنین نیز انتظار می‌رود، زیرا چنان که در ادامه نشان خواهیم داد، سرنوشتی که برای ضحاک رقم می‌خورد، با سرنوشت اهریمن در سومین دوره آفرینش یکسان است.

۲- اسطوره آفرینش

روشن است که عنصر زمان همچون مکان از شروط عالم جسمانی محسوب می‌شود که نه تنها با کمیت درآمیخته، بلکه از تعینات کیفی نیز فارغ نیست. البته ذات زمان بیش از ذات مکان از جنبه‌های کیفی برخوردار است و بدین دلیل تعینات کیفی آن بیشتر بوده و می‌تواند بستری برای ظهور حوادث و پدیده‌های لطیف و رازورانه باشد (رنه‌گون به نقل از گشتاسپ، ۱۳۹۰: ۲۶-۲۵). از جمله زمان‌های آرمانی، زمان مقدس دوازده هزارساله‌ای است که الگوی آفرینش مزدیسنايي در گستره آن قرار می‌گیرد و به چهار دوره سه‌هزارساله بخش می‌شود. سه‌هزارسال نخست دوره آفرینش اصلی است، دومین سه‌هزاره به خواست و میل اورمزد است و سومین سه‌هزاره دوران آمیختگی خیر و شر و در نهایت چهارمین سه‌هزاره دوران شکست اهریمن و پیروزی خیر بر شر است. طبق آیین زروانی، وقتی که هیچ چیز نبود، موجودی به نام زروان وجود داشت که با همه بزرگی‌اش هیچ چیز خلق نکرده بود تا او را خالق بنامند. «او به ذات خود نیز ناآگاه بود» (شکندگمانیک و بیچار، در ۱۶، بند ۷۹). زروان برای هزار سال قربانی کرد تا صاحب پسری شود که خالق آسمان‌ها و زمین باشد. اما پس از هفتصد سال نسبت به اجابت دعای خود شک کرد و بر اثر این تردید، در همان لحظه نطفه اورمزد و اهریمن، توأمان در بطن او شکل گرفت؛ اورمزد حاصل نیایش‌های زروان و اهریمن ثمره شک او در اجابت دعاست. در هر حال، زروان از وجود فرزندان خود آگاه شد و عهد کرد که هرکدام از این دو که

زودتر از دیگری زاده شد، فرمانروایی جهان را به او بسپارد. اهریمن از پیمان زروان آگاهی یافت و پیش از اورمزد از بطن زروان بیرون آمد و در پیشگاه او خودنمایی کرد. زروان به واسطه عهدهی که بسته بود، به ناچار به پیمان خود عمل کرد و در نتیجه برای مدت زمانی از ۹۰۰۰ سال باقی مانده، اهریمن را به فرمانروایی جهان منصوب نمود. در نتیجه این تصمیم، هستی به دو قلمرو تقسیم شد: قلمرو اهورامزدا و قلمرو اهریمن (بنویست، ۱۳۸۳: ۵۳-۵۲؛ زهر، ۱۳۷۴: ۵-۱۰۴؛ شهرستانی، ۱۳۸۳: ۳۱-۲۸؛ «رساله علمای اسلام» به نقل از روایات داراب هرمزديار، ۱۹۲۲: ۸۶-۸۰؛ جلالی مقدم، ۱۳۸۴: ۱۰۶-۹۲؛ دولت آبادی، ۱۳۷۹: ۲۶-۱۹).

ادامه داستان را از روایت مزدایی پی می‌گیریم. اورمزد در فراز و روشنی بی‌پایان حضور داشت و اهریمن در ژرفای تاریکی ساکن بود. اورمزد انوشه و جاودانه و آگاه بر وجود نیروی شر و اهریمن زوال‌پذیر و بی‌خبر از هستی اورمزد و میان آن دو خلأ و تهیگی: «پس در دین چنان پیداست که روشنی در بالا و تاریکی زیر و میانه هردوشان گشادگی بود» (وزیدگی‌های زادسپرم، ۱۳۸۵: ۳۳؛ بندهش، ۱۳۸۰: ۳۳؛ بندهش هنای، ۱۳۶۸: ۷۵). اورمزد به سبب پیش‌دانشی و اطلاع از آینده جهان و آگاهی از آمیختگی در آفرینش و وقوف بر نبرد پایانی، به آفرینش مینوی جهان پرداخت که سه هزار سال به طول انجامید. این آفرینش بی‌اندیشه، بی‌حرکت و ناملموس بود (بندهش، ۱۳۸۰: ۳۴). آنچه سبب آگاهی اهریمن از وجود جهان مینوی شد، نور و روشنایی‌ای بود که از جهان مینوی بر ساخته اهورامزدا به چشم اهریمن رسید. او به مرز روشن‌ان آمد و هرمزد و روشنی ناملموس را دید و به سبب زدارکامگی‌اش به جهان روشنی حمله کرد؛ اما چون خود را ناتوان دید به جهان تاریکی بازگشت و دیوان را آفرید (بندهش، ۱۳۸۰: ۳۴؛ بندهش هنای، ۱۳۶۸: ۷۶). در پایان سه هزار سال آغازین، اهریمن دوباره به مرز روشن‌ان آمد و اورمزد را چنین تهدید کرد: «تو را بکشم، آفریدگان تو را نابود کنم، آفرینش مینوی تو را که سپندمینوی، همه را با آن نیرو نابود کنم» (وزیدگی‌های زادسپرم، ۱۳۸۵: ۳۴). اورمزد با آگاهی از فرجام آفرینش به اهریمن پیشنهاد آشتی داد بدان شرط که آفریدگان اورمزدی را ستایش کند؛ اما اهریمن پنداشت که هرمزد در برابر او ناتوان و بیچاره است پس نهیب زد: «نبرم بر آفریدگان تو یاری و ندهم ستایش، بلکه تو و آفریدگان تو را نیز جاودانه بمیرانم» (بندهش، ۱۳۸۰: ۳۴؛ بندهش هنای، ۱۳۶۸: ۷۶) و سپس تهدید کرد: «همه جهان مادی را بر دوستی خودم و دشمنی تو برانگیزم» (وزیدگی‌های

زادسپرم، ۱۳۸۵: ۳۴). پس اورمزد به یاری خرد مینوی‌اش زمان را به یاری خواست و طول نبرد را به سه دوره سه‌هزارساله بخش کرد: «زمان کن تا کارزار را بدین پیمان به نه هزار سال فراز افکنیم» (بندهش، ۱۳۸۰: ۳۵). هرمزد می‌دانست که در این نه هزار سال، سه هزار سال همه به کام اورمزد رود، سه هزار سال آمیختگی خیر و شر باشد و در پایان نابودی اهریمن است و هیچ کس نمی‌تواند این زمان را بگرداند یا تغییر دهد (مینوی خرد، فصل ۷، بند ۱۲-۱۱). اهریمن پذیرفت. پس اورمزد دعای اهنور را خواند و اهریمن گنج و بی‌هوش شد (بندهش، ۱۳۸۰: ۳۵). اورمزد پس از آن به آفرینش کیهان در شش مرحله پرداخت و به ترتیب آسمان، آب، زمین، گیاه، حیوان و انسان را آفرید (وزیدگی‌های زادسپرم، ۱۳۸۵: ۳۶-۳۵؛ بندهش، ۱۳۸۰: ۳۷ و ۴۰؛ روایات داراب هرمزدیار، ۱/۲۶۷؛ صد در بندهش، در ۵۰). در مرحله آفرینش پیش‌نمونه حیوانات، گاو یکتا آفریده را در ایرانویچ بر دست راست آفرید (صد در بندهش، در ۵۰، بند ۱۵) که سفید و روشن و درازا و پهنایش با هم برابر بود (روایت پهلوی، فصل ۴۶، بند ۱۵؛ بندهش، ۱۳۸۰: ۴۰؛ وزیدگی‌های زادسپرم، ۱۳۸۵: ۳۷). در ششمین و آخرین مرحله که انسان (کیومرث) را آفرید (صد در بندهش، در ۵۰، بند ۱۸)، او را روشن چون خورشید و دارای چشم و گوش و زبان ساخت (بندهش، ۱۳۸۰: ۴۱) که همه آدمیان از نطفه و گل اویند (روایت پهلوی، ۱۳۹۰: ۳۰۸).

این آفرینش ساکن بود. پس اورمزد به یاری سپهر و زروان، آفرینش را حرکت بخشید: «اورمزد نگریست که چه سود است از آفریدن مخلوق اگر بی‌چندش، بی‌رفتار و بی‌جنبش باشد. پس به یاری سپهر و زروان آفرینش را فراز رفتار آفرید» (وزیدگی‌های زادسپرم، ۱۳۸۵: ۳۶). از طرف دیگر در پایان سه هزار سال که اهریمن در گیجی و بیهوشی بود، دیوان او را به بیداری و کارزار علیه آفرینش اورمزدی دعوت کردند؛ اما او به سبب ترس از مرد اهلو و پرهیزگار از گیجی برنخاست تا آن که ماده‌دیوی به نام جهی بدو گفت: «برخیز پدر ما، زیرا من در آن کارزار چندان بر مرد پرهیزگار و گاو ورزا هلم که به سبب کردار من زندگی نیابد، فره ایشان را بدزدم، آب را بیازارم، زمین را بیازارم، آتش را بیازارم، گیاه را بیازارم، همه آفرینش هرمزدآفریده را بیازارم» (بندهش، ۱۳۸۰: ۵۱؛ بندهش هنای، ۱۳۳۸: ۷۹). پس از آن اهریمن به همراه تمام نیروهای دیوی به مقابله با روشنی برخاست و شروع به تخریب و آلودگی کرد. نخست به مرز آسمان فراز آمد. آسمان آن‌گونه ترسید که گوسفندی از گرگ (بندهش،

۱۳۸۰: ۵۲؛ *وزیدگی‌های زادسپرم*، ۱۳۸۵: ۳۷) و از آن پس به اهریمن گفت: «تا واپسین زمان باید نگهبانی کنم که تو را بیرون کشیدن بنگذارم» (بندهش، ۱۳۸۰: ۵۲). پس از آن اهریمن همچون ماری به سوی زمین آمد و آن را به لرزه درآورد و انواع خرفستران و موجودات گزنده و زهرآگین را بر زمین رها کرد. پس به سراغ گاو و کیومرث رفت و دیوان آز و نیاز، سیج، درد و بیماری و هوس و بوشاسب را به تن آنان روانه کرد. بلافاصله گاو بیمار و نزار شد و شیر او خشکید و درگذشت (همان؛ *وزیدگی‌های زادسپرم*، ۱۳۸۰: ۳۷؛ *روایت پهلوی*، ۱۳۹۰: ۳۰۶؛ Raffetta, 2002: 118). او همچنین به کمک دیو استوبهاد و یک هزار بیماری به سوی کیومرث رفت، اما اورمزد به کمک کیومرث آمد و خواب را به پیکر جوان شانزده‌ساله‌ای روشن و بلند آفرید. کیومرث به خواب سی‌ساله رفت و چون برخاست، جهان را تیره و تاریک دید پس اهریمن او را بکشت (بندهش، ۱۳۸۰: ۵۳؛ *وزیدگی‌های زادسپرم*، ۱۳۸۵: ۳۹؛ *روایت پهلوی*، ۱۳۹۰: ۳۰۸).

در این زمان که اهریمن شادمان از کرده خود و مغرور از پیروزی بود، با خود اندیشید که: «پیروزی من کامل شد، زیرا آسمان را شکستم و به تیرگی و تاری آلودم و به بارو گرفتم و آب را آلودم و زمین را سفت‌م و به تاریکی تباه کردم و گیاه را خشکانیدم و گاو را میراندم و کیومرث را بیمار کردم» (*وزیدگی‌های زادسپرم*، ۱۳۸۵: ۳۹). پس خواهان بازگشت به سرزمین خود شد، اما مینوی آسمان همچون سربازی که زره فلزی و سخت بر تن دارد، به مقابله او ایستاد و او را تهدید کرد. اورمزد بارویی سخت‌تر از آسمان گرداگرد آسمان ساخت و فروهر ارتشتاران پرهیزگار و یلان‌گرد را سواره و نیزه به دست پیرامون آن گمارد تا اهریمن نتواند از آن گذر کند (بندهش، ۱۳۸۰: ۶۳). مینوی آسمان به بانگی رسا و خروشی سخت به اهریمن گفت: «اکنون که اندر آمده‌ای، آن‌گاه تو را باز نهلم» (*وزیدگی‌های زادسپرم*، ۱۳۸۵: ۴۰). بدین صورت اهریمن نتوانست به جایگاه خویش که تاریکی و ژرفنای سخت بود، بازگردد و ناگزیر در عالم اورمزد زندانی شد (شهرستانی، ۱۳۸۳: ۳۰) و دریافت که زندگی آغاز شده است. پس ابرها باریدن گرفت و زمین بارور شد. حیوانات از تخمه گاو برآمدند و یک جفت زن و مرد از نطفه کیومرث به وجود آمد و در پس این رویش و شکفتن، شکست اهریمن آشکار شد. چگونگی این بازآفرینی و خلقت در دین چنین آمده است که با آلودن آب، ایزد تیشتر به یاری آمد و به کمک ایزدان بهمن و هوم و اردای فرود، باران را بر زمین باراند و دریاها و دریاچه‌های بزرگ بر زمین

پیدا شد (وزیدگی‌های زادسپرم، ۱۳۸۵: ۴۱ و ۴۲؛ بندهش، ۱۳۸۰: ۶۳ و ۶۴) با یورش اهریمن به زمین، زمین لرزید و کوه‌ها ایجاد شدند (بندهش، ۱۳۸۰: ۶۵؛ وزیدگی‌های زادسپرم، ۱۳۸۵: ۴۴) که نخستین آن‌ها البرز بود (زامیادشت، بند ۱) و با خشکانیدن گیاه، ده هزار نوع گیاه فراز رست (بندهش، ۱۳۸۰: ۶۵؛ وزیدگی‌های زادسپرم، ۱۳۸۵: ۴۶). پس از مرگ گاو از نطفه‌اش حیوانات و از اندامش انواع غلات و گیاهان دارویی برآمد (بندهش، ۱۳۸۰: ۶۵؛ وزیدگی‌های زادسپرم، ۱۳۸۵: ۴۷) و نتیجه مرگ کیومرث زایش و پرورش انسان‌ها بود (بندهش، ۱۳۸۰: ۶۶؛ وزیدگی‌های زادسپرم، ۱۳۸۵: ۴۹ و ۵۰).

از بیان وقایع مربوط به دوران پایانی نبرد میان خیر و شر و ظهور موعودان در پایان جهان در این نوشتار صرف‌نظر می‌کنیم و به داستان ضحاک می‌پردازیم. لکن برای بررسی دقیق این اسطوره از حیث تطابق با آن بخش‌هایی که در مقایسه با داستان ضحاک مورد نظر ماست، بهتر می‌نماید آن را در جدولی به صورت خلاصه مجدداً بیان کنیم.

دوره	وقایع
سه‌هزاره اول	جهان در شکل مینوی نیایش ۱۰۰۰ ساله زروان اهریمن حاصل شک زروان بی‌خبری اهریمن از قلمرو اورمزد آگاهی یافتن اهریمن از قلمرو اورمزد (در پایان سه‌هزاره) پیشنهاد صلح اورمزد به اهریمن آگاهی اهریمن از سرنوشتش بیهوشی اهریمن
سه‌هزاره دوم	آفرینش پیش‌نمونه‌ها در بیهوشی و بی‌خبری اهریمن آفرینش کیومرث و گاو نخستین طول دوره: ۳۰۰۰ سال پایان دوره: بیداری و آگاهی اهریمن از آفرینش نیک
سه‌هزاره سوم	تازش اهریمن به آفرینش نیک کشتن گاو یکتا آفریده اسارت اهریمن در آسمان تقدیر: زنده‌ماندن اهریمن تا هزاره پایانی جهان شکوفایی دوباره جهان

با واکاوی و بررسی عناصر داستان ضحاک، به شباهت‌های چشمگیری با الگوی پیش‌گفته می‌رسیم که گمان ما را در بازآفرینی آن قوت می‌بخشد. این نظایر قابل تأمل، در همان پوسته نخستین داستانی، ارکان بسیار مشخصی را شامل می‌شوند که خود به تنهایی اثبات‌کننده وام‌گیری یکی از دیگری است.

۳- داستان ضحاک، الگوگیری‌های برجسته

همسانی‌های ساختاری داستان ضحاک و اسطوره آفرینش را می‌توان در دو بخش شخصیت‌ها و وقایع داستانی بررسی کرد. سه شخصیت بنیادین در هر دو داستان ایفای نقش می‌کنند و روند داستان، گزارش کارکردهای این سه تن است:

جمشید	زروان
ضحاک	اهریمن
فریدون	اورمزد

این سه را از آن رو در نموداری عمودی درج کرده‌ایم که هم به حیث منطقی و هم از نظر ترتیب نقش‌پذیری، در هر دو روایت به نوعی پی‌آیند یکدیگرند؛ اهریمن حاصل شک زروان در اجابت دعاست و ضحاک محصول کفر و ناسپاسی جمشید. دو نیروی برجسته نیکی نیز - اورمزد و فریدون - پایان‌بخش سلطه دو نیروی بدی هستند. داستان جمشید در حقیقت، نقطه آغازین مشترک شباهت‌های ساختاری دو داستان است. دوران هفتصدساله طلایی فرمانروایی او که جهان در عدل و بی‌مرگی و در بهترین شرایط به سر می‌برد، درست زمانی به پایان می‌رسد که جمشید به غرور و خویش‌بینی دچار می‌شود و خود را خدای مطلق آفرینش می‌شمارد:

یکایک به تخت مهی بنگرید	به گیتی جز از خویش‌تن را ندید
ز گیتی سر شاه یزدان‌شناس	ز یزدان بیچید و شد ناسپاس ...

هنر چون پیوست با کردگار شکست اندر آورد و برگشت کار ...
 به یزدان هر آن کس که شد ناسپاس به دلش اندر آید ز هر سو هراس
 به جمشید بر تیره گون گشت روز همی کاست آن فر گیتی فروز
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/۷۴-۶۱)

نکته مورد توجه اینجاست که درست پس از واپسین بیت ذکر شده، داستان مرداس و این که فرزند ناخلفش، ضحاک، چگونه او را با ناجوانمردی از میان برمی دارد، آمده است؛ یعنی همچون اهریمن که شکم پدر را می درد تا به دنیا بیاید، ضحاک نیز پدر خود را به قتل می رساند (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۱۰۸). در واقع چنان که از ساختار داستان بر می آید، ضحاک برآیند کفر و غرور ناروای جمشید است؛ یعنی لغزش و خطایی که پس از دوران های طولانی (در متن شاهنامه سیصد و اند سال) مرتکب شده، باعث پیدایش و قدرت یافتن ضحاک بود. این دوران هفتصدساله پادشاهی جمشید را می توان درباره زروان در یکی از روایت های بازمانده آفرینش ره گیری کرد. در روایت تئودور ابوقراء که گزارشی زروانی است، آمده است که پیش از آن که زروان زمین را بیافریند، به مدت یک هزار سال قربانی کرد تا صاحب فرزندی شود و همسرش فرزندی به دنیا آورد که نامش اهرمزد بود. اما پس از هفتصد سال که از تولد او می گذشت، زروان در این که اهرمزد به دنیا آمده است یا نه، شک کرد و این شک، فرزند دیگری به دنیا آورد که نامش اهریمن بود (زرنر، ۱۳۷۴: ۹-۱۰۸).

۳-۱- دوره های سه گانه

همچون دوران های سه گانه ای که از آفرینش مزدایی مذکور افتاد، داستان ضحاک را نیز می توان به سه برش مشخص تقسیم کرد:

- ۱- دوران اول: از پیدایش ضحاک تا بیهوشی بر اثر آگاهی از سرنوشت؛
- ۲- دوران دوم: از پیدایش فریدون تا آگاهی ضحاک از وجود او و گاو برمایه؛
- ۳- دوران سوم: از کشته شدن برمایه توسط ضحاک تا اسارت او در بند دماوند.

۳-۱-۱- پیدایش ضحاک و آگاهی از سرنوشتش؛ سه هزاره نخست

خصلت و سرشت اهریمن و ضحاک بسیار با یکدیگر شبیه است. یکی از این ماندگاری‌ها هنگامی است که از طبیعت و انگیزه دو نیروی شر سخن به میان می‌آید. اهریمن «زدارکامه» است؛ یعنی پیوسته در پی نابودساختن آفریده‌های نیک اهورامزداست و یورش او به جهان روشنی نیز نشان دهنده همین خوی و سرشت است. این ویژگی اهریمن در رام‌یشت برای اژی‌دهاک (شکل اسطوره‌ای ضحاک) نیز تصویر می‌شود و بیان می‌گردد که این اژدهای سه‌پوزه و سه سر و شش چشم در پی آن است که همه هفت کشور را از آدمی تهی کند (وستا، یشت ۱۵، بند ۲۰؛ نیز نک: پورداود، ۱۳۷۷: ۱۴۹). در شاهنامه نیز آنجا که نقش اهریمن در انحراف ضحاک و به خدمت خویش گرفتن او بیان می‌شود، از چنین ویژگی‌ای سخن می‌رود و نمایان می‌شود که نیروهای شر در هر دو داستان هدف مشترکی را دنبال می‌کنند؛ به طوری که در درمان مارهای دوش ضحاک، ابلیس در هیأت پزشکی به او نمودار می‌شود و تجویز می‌کند که در هر روز مغز سر دو جوان به مارها خورانده شود تا ضحاک از گزند آن‌ها در امان بماند. فردوسی پس از آن به شکل معترضه دو بیت می‌آورد که انگیزه ابلیس را از این توصیه نشان می‌دهد؛ هدف ابلیس نابودی «مردم» است:

سر نره دیوان از این جست و جوی چه جست و چه دید اندرین گفتگوی
مگر تا یکی چهاره سازد نهان که پردخت ماند ز مردم جهان

(همان: ۱/۵۱-۶۶-۱۶۵)

چنان که در داستان آفرینش بیان شد، اهریمن در ابتدا از وجود قلمرو اورمزد بی‌خبر است، تا آن که اورمزد فروغی از نور به جهان تاریکی می‌فرستد تا او را از آن آگاه کند. فردوسی در آغاز پادشاهی ضحاک، از فرمانروایی هزارساله وی یاد می‌کند و این که «روزگاری دراز» زمانه در اختیار و به دلخواه او بوده است (همان، ۱/۵۵-۲)؛ یعنی ضحاک نیز از این که قرار است روزی قلمرو ظلمش به تاراج فردی با فره ایزدی برود بی‌اطلاع است، و مانند اهریمن که پیش از اورمزد بنا به پیمان زروان نوبت فرمانروایی دارد، ضحاک نیز پیش از آن که دوران به فریدون برسد، به مدت این هزار سال فرمانروای جهان است. تا این که سرانجام به تقدیر خداوندی، فروغی از نور و اخبار عینی در خواب برای

ضحاک نمودار می‌شود تا دریابد که عرصه ظلمش در آینده‌ای دور یا نزدیک ویران خواهد شد (همان: ۵۸۱/۵۰-۴۳). نکته دیگری که همسانی این دو برش داستانی را بیشتر می‌کند، زمان تحقق این آگاهی است؛ اهریمن در پایان سه هزاره و ضحاک در چهل سال پایانی فرمانروایی‌اش. بیتی که فردوسی در این باره آفریده است، گویای منشأ ایزدی خوابی است که ضحاک می‌بیند:

چن از روزگارش چهل سال ماند «نگر تا به سر برش یزدان چه راند»

(همان: ۵۷/۱-۴۲)

یکی از موبدان، با دلاوری و «گشاده زبان»ی، تعبیر خواب ضحاک را این گونه برای او می‌گوید که تخت پادشاهی‌اش توسط فردی به نام فریدون تصرف خواهد شد که هنوز از مادر نزاده و هنگامی که برومند شود، بر سرش گریزی «گاوروی» می‌زند و وی را از تخت پادشاهی به زیر می‌کشد (همان: ۹۱-۹۷/۶۱-۱). موبد ضحاک را پند می‌دهد که غرور و ظلم را به کناری نهد؛ زیرا هیچ چیز در جهان پایدار نیست و اگر چنین پیش برود، به زودی نابودی‌اش به گواه خوابی که دیده، فرا خواهد رسید (همان: ۸۷-۹۰/۶۰-۶۱-۱). اورمزد نیز پیش از آن که اهریمن را از آینده خود مطلع سازد، به او پیشنهاد صلح و آشتی می‌کند؛ مشروط بر آن که آفرینش اهورایی را بستاید. در هر دو روایت، ضحاک و اهریمن، توصیه‌های نیروهای نیکی را نمی‌پذیرند و هر دو پنددهنده، موبد و اورمزد، خود از این امر آگاهند. نکته دیگر آن که مطابق روایت زروانی، اورمزد هنگام تولد از دست زروان شاخه‌های برسم را می‌گیرد که نشانی از مقام روحانیت و موبدی وی است (روایت از نیک کلبی به نقل از بنونیست، ۱۳۷۷: ۵۲؛ روایت یوحنا بارپنکی به نقل از زرنر، ۱۳۷۴: ۱۱۲؛ نیز نک. دولت آبادی، ۱۳۷۹: ۲۰) و این خصلت، او را مجدداً با موبدی که خواب ضحاک را تعبیر می‌کند، هم‌سو می‌نماید. پس از پند اورمزد و نپذیرفتن اهریمن، اورمزد دعایی می‌خواند که طی آن، اهریمن پایان کار خود و جهان را مشاهده می‌کند و هنگامی که نابودی نهایی خویش را می‌بیند، بیهوش می‌شود:

«پس هرمزد اهورنور فراز سرود. چون یتا اهو وئیریوی بیست و یک واژه‌ای را بخواند، فرجام پیروزی خویش و از کارافتادگی اهریمن و نابودی دیوان و رستاخیز و تن پسین و بی‌پیتارگی جاودانه آفرینش را به اهریمن نشان داد. اهریمن چون از کارافتادگی خویش و نابودی همه دیوان را دید، گیج و بی‌حس شد و به جهان تاریکی بازافتاد» (بندهش، ۱۳۸۰: ۳۵).

ضحاک هم دچار همین سرنوشت می‌شود؛ هنگامی که موبد او را از آینده و آنچه فریدون بر سرش خواهد آورد مطلع می‌کند، از تخت پادشاهی خود می‌افتد و بیهوش می‌شود. اگرچه بی‌تی که فردوسی در گزارش این اتفاق می‌آورد، از ابیات تکرار شونده‌ی شاهنامه است، اما اگر با دیدی فراخ‌تر به آن بنگریم، حتی ترتیب چگونگی آنچه بر ضحاک می‌آید نیز، قابل تطبیق با سیر بیهوش شدن اهریمن است:

چو ضحاک بشنید بگشاد گوش ز تخت اندر افتاد و زو رفت هوش

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۰۳/۶۱/۱)

افتادن و بیهوشی اهریمن نیز سه مرحله دارد:

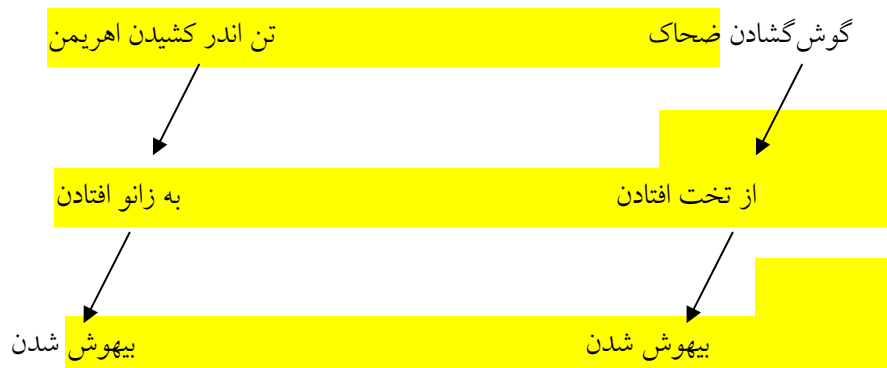
«۱- آن‌گونه در دین گوید که چون یک سوم اهنونور را خواند، اهریمن از بیم، تن اندر کشید.

۲- هنگامی که دو بهره آن را خواند، اهریمن به زانو در افتاد.

۳- هنگامی که همه آن را خواند، اهریمن از ناکار کردن آفریدگان هرمزد بازماند و سه هزار سال

به گیجی فروافتاد» (بندهش، ۱۳۸۰: ۳۵).

نمودار خطی این وقایع را می‌توان این‌گونه ترسیم کرد:



۳-۱-۲- پیدایش فریدون تا آگاهی ضحاک از وجود او و گاو برمایه؛ سه‌هزاره دوم

در سراسر هزاره دوم، اهریمن بیهوش است و ضحاک نیز بی‌خبر. در بیهوشی اهریمن اهورامزدا پدیده‌های گیتیایی را می‌آفریند و در بی‌خبری ضحاک، فریدون از مادر زاده می‌شود، از برمایه شیر می‌خورد و مادر از بیم آگاهی ضحاک، او را به البرزکوه می‌پناهد.

گاو در هر دو داستان - چنان که در اساطیر - حضور تأثیرگذار و مهمی دارد. گاو ایوکداد یا «یکتاآفریده» پیش‌نمونه همه جانوران نیک و چهارپایان سودمند است و در وجود او انواع غلات و گیاهان دارویی به صورت بالقوه وجود دارد (بندهش، ۱۳۸۰: ۶۵؛ وزیدگی‌های زادسپرم، ۱۳۸۵: ۴۷). او همان گاوی است که در سه‌هزاره دوم که اورمزد به آفرینش آفریده‌های اهورایی می‌پردازد، به عنوان پیش‌نمونه چهارپایان سودمند آفریده می‌شود. با دقت در ابیات شاهنامه که ویژگی گاو برمایه را شرح داده است، به نکته قابل توجهی برمی‌خوریم: گاو برمایه رنگارنگ است. هر موی او رنگی دارد مانند «طاووس نر»:

همان گاو کهش نام برمایه بود ز گاوان ورا برترین پایه بود
 ز مادر جدا شد چو طاووس نر به هر موی بر تازه رنگی دگر
 (فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۱۴-۱۵/۶۲/۱)

وصف رنگارنگی این گاو در آن هنگام نیز که مادر فریدون برای او از گذشته‌اش می‌گوید آمده است:

یکی گاو دیدم چو باغ بهار سراپای نیرنگ و رنگ و نگار ...
 (همان: ۱۶۲/۶۵/۱)

ز پستان آن گاو طاووس‌رنگ برافراختی چون دلاورپلنگ
 (همان: ۱۶۹/۶۵/۱)

این گاو منحصر به فرد که به اذعان «ستاره شناسان» و «موبدان» در جهان تا آن زمان هیچ نظیری نداشته است، به یقین سمبل گاو ایوکداد، پیش‌نمونه همه جانوران، و رنگارنگی‌اش تجسم وجود همه «غلات و گیاهان دارویی از هر سویی» (وزیدگی‌های زادسپرم، ۱۳۸۵: ۴۷) است.

همزمان با گاو یکتاآفرید، پیش‌نمونه تمامی انسان‌ها نیز، یعنی کیومرث، آفریده می‌شود. فریدون در این بخش‌های داستانی نقش همین انسان اولیه را ایفا می‌کند. او و برمایه همزمان به دنیا می‌آیند و هر جا از گاو و کیومرث در اسطوره آفرینش یاد می‌شود، همراه با همند. برمایه و فریدون نیز ماجرای یکسان دارند. در شاهنامه، درست در زمانی که از زاده شدن فریدون سخن می‌رود، خبر به دنیا آمدن برمایه نیز بیان می‌شود (فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۰۹-۱۵/۶۲/۱) و هیچ واقعه جانبی در این میان دخیل نمی‌شود. فریدون و برمایه تا سه سال هم‌نشین یکدیگرند. برمایه منبع تغذیه فریدون است و همراهی آن

دو با یکدیگر، بعدها هم که برمایه به دست ضحاک به قتل می‌رسد، در کین‌خواهی‌های فریدون نمایان است و ما در جای خود به این امر خواهیم پرداخت. اما پرداختن به نکته‌ای در اینجا ضروری است و آن این که در نسب‌نامه فریدون، نام تمام پدران او لفظی از گاو با خود دارد: «فریدون پسر اسفیانِ پر گاو، پسر اسفیان سوک گاو، پسر اسفیان بور گاو، پسر اسفیان سیاه گاو، پسر اسفیان سپید گاو، پسر اسفیانِ دفر گاو، پسر اسفیان رمه گاو، پسر اسفیان ون فروغ گاو، پسر اسفیان، پسر جم، پسر ویونگهان» (بندهش، ۱۳۸۰: ۱۴۹؛ نیز با برخی تفاوت‌ها در اسامی نک: ابن بلخی، ۱۳۶۳: ۱۲-۱۱؛ بیرونی، ۱۳۶۳: ۱۴۶؛ طبری، ۱۳۵۲: ۱۵۳/۱؛ ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۲۱؛ Yusti, 1963: 331؛ ابن اثیر (۱۳۷۴: ۹۰/۱) می‌نویسد: «فریدون پسر اثغیان پسر گاو بود». همچنین در برخی منابع دوران اسلامی، لفظ گاو در قالب صفتی برای نام فریدون آمده است. خوارزمی در *مفاتیح‌العلوم* می‌نویسد: «فریدون کابی نام مردی است که بر ضحاک شورید و سرانجام او را کشت» (خوارزمی، ۱۳۸۳: ۱۱۱). حتی گاهی نیز آنجا که از فریدون سخن به میان می‌آید، به جای نام او لفظ «گاو» جایگزین شده است (مقدسی، ۱۳۷۴: ۵۰۳).

نکته دیگر، ناآگاهی اهریمن و ضحاک از وجود و پیدایش این دو ماهیت نیک است. در سه‌هزاره‌ی دوم که اهریمن بیهوش و از کردار نیروهای نیکی ناآگاه است، اورمزد در حال بخشیدن شکل مادی به ساختار مینوی آفرینش است. چنان که گفتیم، او پیش‌نمونه‌های شش پدیده نیک را می‌آفریند که کیومرث و گاو ایوکداد در این زمره‌اند. در اسطوره آفرینش نیز چنین حال و هوایی بازآفرینی می‌شود؛ در بی‌خبری ضحاک، فریدون و گاو برمایه که نمونه‌های آفرینش نیک در عصر ضحاکند، به دنیا می‌آیند و می‌بالند.

تطابق عددی وقایع نیز از حیث این پژوهش قابل تأمل است؛ اهریمن پس از بیهوش شدن توسط دعای اورمزد، تمام ۳۰۰۰ سال دوم آفرینش بیهوش است: «سه‌هزار سال بیهوش افتاده بود. از بیم راستی سر بر نمی‌توانست گرفتن و از بیم راستی نیارست در این جهان آمدن» (صددر بندهش، در ۶۲، بند ۶-۷).

و فریدون ۳ سال از گاو شیر می‌خورد و می‌بالد:

سه سالش پدروار از آن گاو شیر همی دار هشیار زنه‌ارگیر

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۳۳/۶۳/۱)

گویا این ۳ سال و آن ۳۰۰۰ سال، هر دو برای رسیدن زمان به نوبت تازش نیروهای شر مورد نیاز بوده است.

۳-۱-۳- کشته شدن برمایه توسط ضحاک تا اسارت او در بند دماوند؛ سه هزاره سوم

داستان ضحاک سرانجام بدانجا می‌رسد که روزی شاه از وجود گاو و فریدون آگاهی می‌یابد، به محل زندگانی گاو هجوم می‌برد، برمایه را می‌کشد و آبادی‌های آنجا را ویران می‌کند:

خبر شد به ضحاک یک روزگار	از آن گاو برمایه و مرغزار
بیامد از آن کینه چون پیل مست	مر آن گاو برمایه را کرد پست
جز آن هرچه دید اندر او چارپای	بیفگند و زیشان پرداخت جای

(همان: ۱/۶۴/۱۴۸۵۰)

چنان که اهریمن نیز که در انتهای سه هزاره دوم، با گفتار اغواگرانه «جهی» به هوش آمده و از آنچه اورمزد در این مدت آفریده، آگاهی یافته است، به شکل ماری از آن بخش آسمان که زیر زمین قرار دارد، بیرون می‌پرد و بر زمین یورش می‌برد، بر همه پیش‌نمونه‌ها می‌تازد و بر هر یک پلیدی‌ای وارد می‌کند. یکی از کردارهای او کشتن گاو ایوکداد است. او به سراغ گاو می‌رود و دیو آژ و نیاز و درد و سیخ و بیماری و بوشاسب را به تن او روانه می‌کند تا این که گاو بلافاصله بیمار می‌شود و درمی‌گذرد (بندهش، ۱۳۸۰: ۵۲؛ وزیدگی‌های زادسپرم، ۱۳۸۵: ۳۷؛ روایت پهلوی، ۱۳۹۰: ۳۰۶؛ Lincoln, 1975: 135-136). در پروسه بازآفرینی، فریدون که در این قسمت با همراهی کردن برمایه، نقش نخستین انسان را ایفا کرده بود، مجدداً به نقش فراتر خود، یعنی اورمزد بازمی‌گردد و در ادامه داستان، ماجرای نبرد تن به تن او با ضحاک طرح می‌شود. اما پیش از پرداختن به این بخش، لازم است با نگاهی متفاوت به داستان کین‌خواهی کاوه بنگریم که به اعتقاد ما، حلقه مفقوده‌ای در تطبیق دو داستان با یکدیگر است.

۳-۱-۳-۱- دادخواهی کاوه؛ دادخواهی روان گاو

در خلال داستان، شخصیت تازه‌ای به صحنه وارد می‌شود که نقشی تعیین‌کننده در داستان بر عهده دارد. درست همزمان با انجمنی که ضحاک برای گواهی عدالت خود ترتیب داده است (شاهنامه، ۱۹۷/۶۶-۹۷/۱۹۶؛ نیز نک. دینکرد ۹، فصل ۲۱، بند ۴-۱؛ مزدپور، ۱۳۷۶: ۳۷-۳۳۶)، کاوه در نقش

پدري معترض به میدان می‌آید که برای جلوگیری از کشته شدن فرزندش به دربار ضحاک تظلم آورده و از منش دور از عدل او شکوه می‌کند. نکته قابل توجه در این برش داستانی آن است که گویا کاوه نخستین فردی است که در برابر ظلم ضحاک علم دادخواهی برمی‌افرازد و در صدد برقراری مجدد عدالت برمی‌آید. حاصل آن است که در جستجوی منتقمی شایسته، فریدون را می‌یابد و در ادامه داستان، فریدون به نبرد ضحاک می‌شتابد. پیش از آن که به برش تأمل برانگیز بندهش در این رابطه اشاره کنیم، رابطه ظریف میان کاوه دادخواه و آهنگری او و گرز گاوسری را که فریدون دستور ساخت آن را به آهنگران می‌دهد، نباید از نظر دور بداریم. گویا این دو مفاهیم با یکدیگر رابطه‌ای ویژه دارند؛ هیچ گرز آهنین دیگری بدون نقش گاو، و هیچ نقش گاوی بر گرز از جنس دیگر نمی‌تواند در مقابل ضحاک دوام بیاورد.

در داستان آفرینش، پس از آن که اهریمن به گاو یکتاآفرید یورش می‌برد و او را به مرگ می‌کشاند، روان گاو به پیشگاه اهورامزدا شکایت می‌برد و از سوی آب و گیاه و زمین نزد او دادخواهی می‌کند. این دادخواهی تا بدانجا به طول می‌کشد که سرانجام اهورامزدا به او آفرینش «مرد پرهیزگار» را بشارت می‌دهد. روایت مذکور در بندهش به این صورت آمده است:

«چون گاو یکتا آفریده درگذشت، ... گوشورون (روان گاو یکتاآفریده) از تن گاو بیرون آمد، پیش گاو بایستاد، چونان یک هزار مرد که به یک بار بانگ کنند، به هرمزد گله کرد که: «تو سالاری آفریدگان را به که هشتی که زمین را لرزه فروافتاد، گیاه خشک و آب آزرده شده؟ کجاست آن مرد که گمتی می‌آفرینم تا پرهیز بگوید؟ ... گوشورون به همان آیین به ستاره پایه فراز رفت و گله کرد و فراز تا ماه پایه به همان آیین گله کرد، تا خورشید پایه به همان آیین گله کرد. سپس (هرمزد) فروهر زرتشت را (بدو) بنمود که: «بدهم به گیتی کسی را که پرهیز گوید». گوشورون خرسند شد و پذیرفت که: «دام را بپرورم»؛ یعنی که در آفرینش دوباره چهارپا به جهان هم‌داستان شد». (بندهش، ۱۳۸۰: ۵۴-۵۳)

طبق شواهد متنی، بخش مهمی از نبرد فریدون با ضحاک، به تقاص ستمی است که ناروا بر گاو برمایه روا داشته است. یک سوی هدف فریدون از سفارش گرز گاوسر نیز همین بوده است. او خود

در چند بخش از داستان، به انگیزه کین خواهانه خود اشاره می‌کند. پیش از او مادرش نیز چنین سخنانی با او گفته بوده است:

بیامد بکشت آن گرانمایه را چنان بی‌زبان مهربان دایه را

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱/۶۵/۱۷۱)

و او خود در پاسخ خواهران جمشید که ضحاک به زنی گرفته، از انگیزه نبرد خویش با ضحاک، دو دلیل می‌آورد: جستن کین پدرش آبتین، و دایه‌اش برمایه:

همان گاو برمایه کهم دایه بود ز پیکر تنش همچو پیرایه بود

ز خون چنان بی‌زبان چارپای چه آید بر آن مرد ناپاک‌رای

کمر بسته‌ام لاجرم جنگجوی از ایران به کین اندر آورده روی

(همان: ۱/۷۶/۴۵-۳۴۳)

حال مجدداً به داستان‌های محوری مورد بحث بازمی‌گردیم. آن هنگام که ضحاک و فریدون با یکدیگر روبرو می‌شوند، فریدون با چالاکي، گرز گاو سر خود را بر سر ضحاک می‌کوبد و کلاه‌خود او را از هم می‌درد. اما پیش از آن که ضربه دیگری بزند و جان اژدها را بستاند، ایزد سروش، پیک خداوند، بر او فرود می‌آید و او را از کشتن منع می‌کند؛ زیرا زمان مرگ او هنوز فرا نرسیده و باید در عوض این تصمیم، او را در غار کوه به بند بکشد (همان: ۱/۸۲/۴۷-۴۳؛ شایست نشایست، فصل ۲۰، بند ۱۸؛ *داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید...*، ۱۳۷۸: ۵۵-۲۵۴). بنابراین، فریدون ضحاک را با دستان بسته تا کوه شیرخوان می‌برد و آن‌گاه که درون آن کوه، قصد ستاندن جان او را دارد، سروش برای بار دوم بر او فرود می‌آید و در گوش او رازی می‌گوید:

همانگه بیامد خجسته سروش به چربی یکی راز گفتش به گوش

که این بسته را تا دماوندکوه ببر همچنان تازنان بی‌گروه

(همان: ۱/۸۴/۷۸-۷۷)

کم و کیف این راز و فلسفه فرمان سروش هرچه که هست، سرانجام فریدون بر آن می‌شود که مطابق فرمان، اژدها را در کوه دماوند، در جایی تنگ در غاری که انتهایش به چشم نمی‌آید به بند

بکشد. اما میخها و مسمارهایی را که بر بدن او می‌کوبد، مراقب است تا به مغزش نکوبد و جاننش ستانده نشود:

بیاورد مسمارهای گران به جایی که مغزش نبود اندر آن

(همان: ۴۸۲/۸۵/۱)

اگر به اسطوره آفرینش نیز بنگریم، با سرنوشتی مشابه برای اهریمن مواجه می‌شویم. پس از آن که وی به زمین می‌تازد و به آفرینش اورمزد گزند می‌رساند، بر آن می‌شود تا به منزل و جایگاه خود یعنی تاریکی بازگردد؛ اما مینوی آسمان مانند مرد جنگجویی که زره به تن دارد، همراه با فروهرهای مردمان، راه او را می‌بندند. اهریمن نیز قرار نیست از بین برود چون قرار نهایی نبرد و نابودی او پایان هزاره دوازدهم یعنی چهارمین سه هزاره است. اگر در آن لحظه از بین می‌رفت، چه بسا جهان در همان شکل آمیخته از نیکی و بدی می‌ماند و این مخالف هدف غایی هستی در اندیشه ایرانی است. بنابراین، اهریمن در جهان دشمن خویش اسیر می‌شود و می‌بیند که زندگی دوباره آغاز به شکوفایی کرده و هرچه او بر آن ناپاکی آورده، دوباره در حال بازسازی و بهبودی است؛ مانند ضحاک که در بند کوهی مقدس، یعنی دماوند، اسیر می‌شود تا دوباره نظمی را که به گیتی باز می‌گردد مشاهده کند. اما چنان که از روایت شاهنامه نیز برمی‌آید، گویا بندی که ضحاک با آن بسته می‌شود، فراتر از بندهای معمول است؛ زیرا ضحاک با آن نیرو و جادوی خویش نمی‌تواند بند را بگشاید:

بیستش به بندی دو دست و میان که نگشاد آن زنده پیل ژیان

(همان: ۴۴۹/۸۳/۱)

اسارت اهریمن در دنیای اورمزد نیز در «رساله علمای اسلام» تمثیل به بندی شده است که اهریمن را با آن بسته و اسیر کرده‌اند. در این کتاب سرنوشت اهریمن چنین آمده است:

«پس اهریمن را بگرفتند و هم بدان سوراخ که به دنیا آمده بود، با دوزخ بردند و به بند مینو بستند. پس دو فرشته چون اردیبهشت امشاسفند و وره‌رام ایزد به موکلی وی ایستاده‌اند» (داراب هرمزدیار، ۱۹۲۲: ۸۲).

در پایان مناسب می‌نماید جدولی را که در ابتدا از وقایع سه‌بخشی اسطوره آفرینش درج کردیم، با توزیع مناسب وقایع داستان ضحاک کامل کنیم.

دوره	وقایع اسطوره	وقایع داستان
دوره اول	جهان در شکل مینوی شک زروان بعد از هفتصد سال اهریمن حاصل شک زروان بی‌خبری اهریمن از قلمرو اورمزد آگاهی یافتن اهریمن از اورمزد (در پایان سه‌هزاره) پیشنهاد صلح اورمزد به اهریمن آگاهی اهریمن از سرنوشتش بیهوشی اهریمن	جهان بدون مرگ و بیماری فرمانروایی هفتصدساله جمشید ضحاک حاصل غرور جمشید بی‌خبری ضحاک از وجود فریدون آگاهی یافتن ضحاک از فریدون (در ۴۰ سال پایانی سلطنت) پند دادن موبد به ضحاک آگاهی ضحاک از سرنوشتش بیهوشی ضحاک
دوره دوم	آفرینش کیومرث و گاو نخستین طول دوره: ۳۰۰۰ سال پایان دوره: آگاهی اهریمن از آفرینش نیک	زاده شدن فریدون و گاو طول شیرخواری فریدون: ۳ سال پایان دوره: آگاهی ضحاک از گاو و فریدون
دوره سوم	تازش اهریمن به آفرینش نیک کشتن گاو یکتاآفرید اسارت اهریمن در آسمان تقدیر: زنده ماندن اهریمن تا پایان جهان شکوفایی دوباره جهان	تازش ضحاک به مرغزار کشتن گاو برمایه اسارت ضحاک در دماوند تقدیر: زنده ماندن ضحاک تا پایان جهان آبادانی دوباره جهان

نتیجه‌گیری

داستان فریدون و ضحاک در شاهنامه فردوسی برگرفته از الگوی آمیخته اسطوره زروانی و مزدایی آفرینش است. در این داستان، جمشید با ویژگی‌های دوگانه‌اش و خطای کفری که مرتکب می‌شود، نماینده کارکرد زروان در اسطوره آفرینش است و ضحاک و فریدون به ترتیب نقش اهریمن و اورمزد

را به خود گرفته‌اند؛ با این توضیح که آنجا که برمایه وارد داستان می‌شود، فریدون موقتاً نقش کیومرث را بازآفرینی می‌کند. از سه‌هزاره‌های چهارگانه آفرینش، سه بخش نخستین آن با کمترین مغایرت‌ها بر سه بخش از روایت داستانی ضحاک قابل انطباق است. ضحاک در داستان پیوسته کردارهای اهریمن در اسطوره را ترسیم می‌کند و کردارهای فریدون، تجسم مجدد خویشکاری‌های نیروهای نیک در اسطوره آفرینش است. گاو برمایه که دایه فریدون در داستان ضحاک است، تمثیلی از گاو یکتاآفرید است که نیروهای بدی هر دو را ظالمانه از میان برمی‌دارند. به هنگام قیام فریدون، کاوه نقش دادخواهانه روان گاو یکتاآفرید در اسطوره را به عهده می‌گیرد و در نهایت در داستان نیز همچنان که در روایت اسطوره، نیروی بدی به کلی نابود نمی‌شود؛ زیرا تقدیر بر آن است که تا واپسین دوره جهان در اسارت بماند و شکوفایی و آبادانی دوباره گیتی را به چشم مشاهده کند.

کتابنامه

- ابن اثیر. (۱۳۷۴). *الکامل*. ترجمه محمدحسین روحانی. جلد اول. تهران: اساطیر.
- ابن بلخی، (۱۳۶۳). *فارسانامه*. به اهتمام گای لیسترانج و آلن نیکلسون. تهران: دنیای کتاب.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. (۱۳۴۳). *الفهرست*. ترجمه محمدرضا تجدد. تهران: کتابخانه ابن سینا.
- الیاده، میرچا. (۱۳۶۲). *چشم‌اندازهای اسطوره*. ترجمه جلال ستاری. تهران: توس.
- _____ . (۱۳۷۶). *رساله در تاریخ ادیان*. ترجمه جلال ستاری. تهران: سروش.
- اوستا*. (۱۳۷۹). گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه. تهران: مروارید.
- بنونیست، امیل. (۱۳۸۳). *دین ایرانی بر پایه متن‌های مهم یونانی*. ترجمه بهمن سرکاراتی. تهران: قطره.
- بندهش. (۱۳۸۰). *تصحیح مهرداد بهار*. تهران: توس.
- بندهش هنای. (۱۳۶۸). *تصحیح و ترجمه رقیه بهزادی*. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- بیرونی، ابوریحان محمد بن احمد. (۱۳۶۳). *الآثار الباقیه عن القرون الخالیه*. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر.
- پورداد، ابراهیم. (۱۳۷۷). *یشت‌ها*، جلد دوم. تهران: اساطیر.
- جلالی مقدم، مسعود. (۱۳۸۴). *آیین زروانی*. تهران: اکیرکبیر.
- خوارزمی، محمد بن احمد. (۱۳۸۳). *مفاتیح العلوم*. ترجمه حسین خدیوچم. تهران: علمی و فرهنگی.

- داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید و چند داستان دیگر (بررسی دستنویس م/او ۲۹). (۱۳۷۸). آوانویسی و ترجمه کتابیون مزداپور، تهران: آگه.
- دولت آبادی، هوشنگ. (۱۳۷۹). *جای پای زروان*. تهران: نی.
- «رساله زروانی علمای اسلام». به کوشش پرویز ادکایی. در مجموعه میراث اسلامی ایران. دفتر چهارم به کوشش رسول جعفریان. ۱۳۷۶. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- روایت پهلوی. (۱۳۹۰). گزارش مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سرکازاتی، بهمن. (۱۳۸۵). *سایه‌های شکارشده (گزیده مقالات فارسی)*. تهران: طهوری.
- شایسته نشایست. (۱۳۶۹). آوانویسی و ترجمه کتابیون مزداپور، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شایگان، داریوش. (۱۳۵۵/۲۵۳۵). *بت‌های ذهنی و خاطره ازلی*. تهران: امیرکبیر.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم. (۱۳۸۳). *دین‌ها و کیش‌های ایرانی در دوران باستان به روایت شهرستانی*. تصحیح متن و ترجمه محسن ابوالقاسمی. تهران: هیرمند.
- صدیقیان، مهین‌دخت. (۱۳۸۶). *فرهنگ اساطیری - حماسی ایران به روایت منابع بعد از اسلام*، جلد اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۵۲). *تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک)*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه*. به کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- گشتاسب، فرزانه. (۱۳۹۰). «گاه ریشونین زمان آرمانی در دین مزدیسنی». *زبان شناخت*، س ۲، ش ۲.
- وزیدگی‌های زادسپرم. (۱۳۸۵). پژوهش محمدتقی راشد محصل. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- مختاری، محمد. (۱۳۶۸). *حماسه در رمز و راز ملی*. تهران: قطره.
- مزداپور، کتابیون. (۱۳۷۶). «ضحاک و فریدون»، *سخنواره؛ پنجاه و پنج گفتار پژوهشی به یاد دکتر پرویز ناتل خانلری*، به کوشش ایرج افشار و هانس روبرت رویمر. تهران: توس.
- مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۳۷۴). *آفرینش و تاریخ*. ترجمه و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: آگه.
- مینوی خرد. (۱۳۸۵). ترجمه احمد تفضلی. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: توس.
- زهر، آر. سی. (۱۳۷۴). *زروان یا معمای زرتشتی‌گری*. ترجمه تیمور قادری. تهران: فکر روز.

- Justi, Ferdinand. (1963). *Iranisches Namenbuch*. Marburg.
- Lincoln, Bruce. (1975). "The Indo-European Myth of Creation", *History of Religions*, Vol. 15, N.2, pp. 121-145.
- Madan, D. M. (ed). (1911). *The Complete Text of the Pahlavi Dinkard*. 2 vols. Bombay.
- Mardan Farrokh. (2000). *Shikand Gumanik vijar*. ed. Parvin Shakiba. Keyumars.
- Raffetta, Paola E. (2002). "On the Creation of Domestic Animals in Proto- Indo European Mythology", *Proceedings of the Conference Hosted by the Swedish Institute in Rome*.
- Reitzenstein, R. (1921). *Das iranische Erlösungsmysterium*. Bonn.
- Saddar Nasr and Saddar Bundahesh*. (1909). Ed. Ervad Bamanji Nasarvanji Dhabhar. Bumbai.